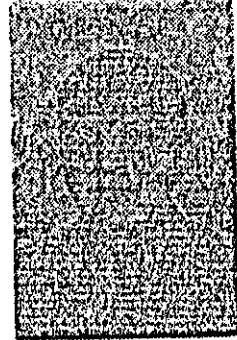


از مجله هیستوریا چاپ پاریس  
بقلم برنار بورینژ



## چگونه (مارا) مرد مقتدر انقلاب گیر فرانسه

بدست دختری بقتل رسید

(۲)

### ابراز انزجار

در حدود ساعت هشت بعد از ظهر مارا جان سپرد . کلانتری مجاور را از وقوع قتل مطلع ساختند . قاتل را برای بازجوئی نزد گلا (۲۶) رئیس کلانتری بردند . این بازجوئی در حضور چهارتن از اعضای مجلس کنوانسیون منجمله شابو ۲۷ یکی از کشیشان سابق صورت گرفت که بعد بیک انقلابی متعصب تبدیل گردیده بود ، شارلوت باخونسردی نام و نشان وانگیزه عمل خود را بیان کرد . پاسخهای متهم نشان میداد که از سلامت روانی کامل برخوردار است . از او سؤال شد : « چگونه توانستید کارد را درست بد قلب مارا فرو برید » وی بالحنی آرام پاسخ داد : « خشمیکه قلب مرا میفشرد ، راه قلب او را بمن نشان داد .

وی بدشابو کشیش که ساعت طلای او را تصاحب کرده بود گفت : « آیا فراموش کرده اید که کشیشان فقرا برگزیده اند . » کشیش سابق برای اینکه انتقام خود را گرفته

---

\* آقای دکتر هادی خراسانی از ترجمانان دانشمند و چیره دست ماسر.

باشد ، گفت : «بدبخت سرت را بباد خواهی داد .» دوشیزه جوان با آهنگی آهسته گفت : «خود من هم این را میدانم .» پس از آنکه شارلوت اوراق بازجوئی را امضاء کرد ، او را به محلی که جسد ما را قرار داشت هدایت کردند و همینکه چشمش به جسد افتاد ، گفت : «آری من او را کشته‌ام.» آنگاه قاتل را بریک درشکه کرایه‌ای سوار کرده و بزندان «آبی» ۲۸ بردند . در تمام طول راه ، هیاهوی جمعیت که باو دشنام و ناسزا میگفتند ، بگوش میرسید . هنگامیکه بالاخره او را وارد یکی از سلولهای زندان کردند ، ساعت دو بعد از نصف شب بود .

### نیایش از ما را

روزنامه «پردوشن» ۲۹ شارلوت را چنین توصیف کرد : «او مانند گربه‌ای زیباست که ناخنان پنجه‌های خود را فروچیده و پنهان میکند تا بتواند بهتر چنگ بزند . او بهیچوجه پشیمان بنظر نمی‌رسید و چنان رفتار میکرد که گوئی بهترین عمل را انجام داده است و هنگامیکه بسوی زندان میرفت چنان می‌نمود که بزم رقصی رهسپار است .» آیا زندانی توانسته بود شب را برتوشک گاهی خشن زندان بخوابد ؟ روز بعد «دورونه» ۳۰ در مجلس کنوانسیون گفت شارلوت شب را بیدار مانده و بگفتگو گذرانده بود اما بگفته «کولسه دورژیرونویل» ۳۱ یکی دیگر از نمایندگان مجلس کنوانسیون ، زندانی شب را به آسودگی خفته بود . روز بعد که یکشنبه و چهاردهم ژوئیه بود ، شارلوت از زندانبان پرسید هوا چطور است . وی پاسخ داد که هوا صافی است و ابری بچشم نمیخورد . شارلوت گفت : «روح من نیز بهمین گونه صافی است . خدمتی که من برای فرانسه انجام داده‌ام همانند ازپای درآوردن ببری خونخوار است که برای دریدن مردم از جنگل گریخته باشد .»

آیا شارلوت درباره‌ اندوهیکه بمردم پاریس در نتیجه اطلاع یافتن از قتل ما را ، دست داده بود چگونه می‌اندیشید آیا او میدانست که قصد دارند ما را بعنوان یک قهرمان جمهوری بیخاک بسپارند و جسد او را در «پانتئون» ۳۲ آرامگاه برگزیدگان دفن کنند ؟ در حقیقت عمل شارلوت این «ستمگر وحشتناک» رابه یک «شهید راه انقلاب» تبدیل ساخته بود . حتی ژیروندن‌ها از این قتل بحیرت دچار شده بودند . آنان ضمن اینکه شهادت شارلوت را میستودند ، افسوس می‌خوردند چرا وی بجای ما را روبسپر را از بین نبرده است لویه بعدها نوشت : «اگر او بامامشورت کرده بود ، آیاما ضربات کارد او را بسوی قلب ما را هدایت میکردیم ؟ ما میدانستیم که ما را به بیماری خطرناکی دچار است که بزودی او را از بین خواهد برد .»

۱۹ دنیپرو<sup>۲۳</sup> رهبر ژیروندن ها که در پاریس در زندان بسر میبرد هنگامیکه از قتل مارا بدست شارلوت اطلاع یافت گفت: «این دختر مارا بکشتن میدهد ولی درعین حال بدما میآموزد که چگونه باید بمیریم.»

دوشیزه کوردی، اگر عقایدی را که دوستانش درباره او اظهار میداشتند میشنید قطعاً دچار تعجب میگردید. اما آنچه در آن موقع او را رنج میداد، خبر بازداشت لوز دوپره بود. این عضو مجلس کنوانسیون، بعلمت اینکه نامهای خطاب به او در اطاق شارلوت کشف شده بود بازداشت گردیده بود. معذالك شارلوت بطوریکه از نامهاییکه به او اجازه داده شده بود به باربار و بنویسد، برمیآید خونسردی خود را هسچنان حفظ کرده بود.

وی نامه خود به باربارو را بالحن طنز آمیزی شروع کرد اما بسروریکه قلمش روی کاغذ حرکت میکرد احساسات بر او چیره میشد بطوریکه در قسمتی از نامه خود چنین نوشت: «من فقط از یک نفر نفرت داشتم و شدت این نفرت را با عمل خود نشان دادم.» ولی قبل از آنکه نامداش را به پایان برساند او را برای بازجوئی مجدد بدفتر زندان احضار کردند اما وی در این بازجوئی هم مانند قبل نه منکر ارتکاب قتل گردید و نه منکر داشتن نقشه قبلی. معذالك تاکید کرد که هیچکس از نقشه او اطلاع نداشته است. وی از اینکه فرانسده را از دست یک ستمگر نجات داده بود بخود می بالید. او خود را قاتل نمیدانست بلکه مجری عدالت می پنداشت.

### در مقابل قضات

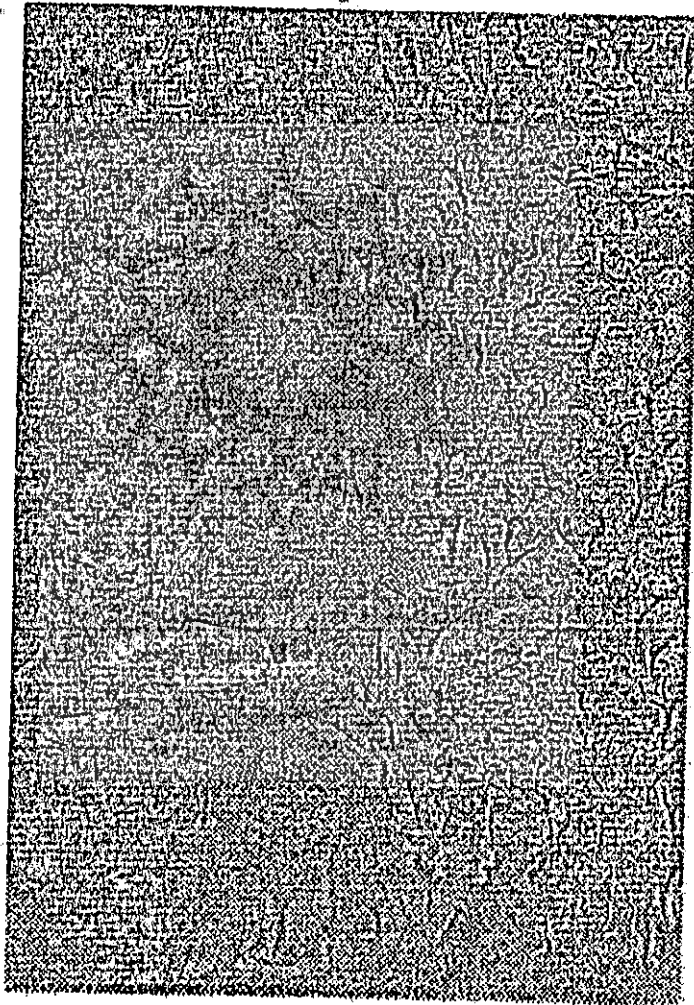
اورا به زندان بازگرداندند و وی در آنجا نامه خطاب به باربارو را که ناتمام مانده بود بپایان رسانید و نامه دیگری به پدرش نوشت و از او بسبب ناراحتی ایکه برایش ایجاد کرده بود پوزش خواست و از جمله چنین نوشت:

«پدر عزیز از اینکه بدون اجازه شما زندگی خود را فدا میکنم از شما تقاضای بخشش دارم.» آنگاه در نامه خودییتی از توما کرنی<sup>۲۴</sup> برادر پیر کرنی<sup>۲۵</sup> شاعر مشهور فرانسوی را به این مضمون نقل کرد.

در ره حق جان سپردن نیست عار  
نیستم از کرده خود شرمسار  
آری او درباره سرنوشتی غم انگیز که در انتظارش بود شك نداشت. در نامه خود خطاب به باربارو چنین نوشت: «ساعت ۸ صبح فردا مرا محاکمه خواهند کرد.»

روز چهارشنبه ۱۷ ژویه ۱۷۹۳، شارلوت را برای محاکمه به کاخ دادگستری بردند: دادرسی در تالار «اگالیته»<sup>۲۶</sup> (برابری) صورت میگرفت. هونانده<sup>۲۷</sup> رئیس دادگاه

به اتفاق همکارانش در پشت کرسی دادگاه قرار گرفته بودند. فوکیه تین ویل<sup>۳۸</sup> دادستان در پشت کرسی مخصوص خود نشسته بود و در کنار او، هیأت منصفه<sup>۱۲</sup> نقری قرار گرفته بودند و در مقابل آنان، متهمه برسه پایه ای در کنار شوولاگارد<sup>۳۹</sup> وکیل مدافع تسخیری خود جای داشت. علیرغم گرمای طاقت فرساتعدادی زیاد تماشاگر در جلسه دادگاه حضور داشتند. پس از قرائت کیفرخواست، تحقیق از گواهان آغاز گردید. سیمون اورامعشوقه مقتول که آثار اندوه از چهره اش نمایان بود، ماجرای قتل مارا را شرح داد. ولسی شارلوت سخن او را قطع کرد و گفت: «آری من اوراکشته ام.» از او سؤال شد. «چه چیز شمارا به این عمل واداشت؟» جواب داد: جنایات او. پرسیدند منظورتان از جنایات او چیست؟ گفت: منظورم بدبختی هائی است که از آغاز انقلاب فرانسه، برای مردم بوجود آورده است. آواز متهم نمی لرزید او که دست از جان شسته بود عقاید خود را باصراحت درباره مقتول بیان و عمل خود را چنین توجیه کرد: «من میدانستم که مارا فرانسه را



تصویر شارلوت کوردی اثر هوئر نقاش آلمانی

به تباهی میکشانند . من يك نفر را برای نجات صدهزار نفر کشتهم . فقط در پاریس است که مردم مجذوب ما را شده‌اند . اهالی شهرستانها او را يك موجود دیوسیرت میدانند .» رئیس دادگاه بالحنی اعتراض آمیز گفت : «چگونه شخصی را که به خاطر انسانیت و بعلمت اینکه از او کتباً تقاضای حمایت کرده بودید و شما را بحضور پذیرفته بود موجودی دیو سیرت مینامید؟» شارلوت پاسخ داد : «اوممكن است نسبت به من انسانیت نشان داده باشد ولی برای دیگران موجودی دیومثش بود .»

### خونسردی کامل

دوشیزه جوان با آرامش خاطر سخن میگفت . آیا اونمیدانست که هرقتلی ، قتل های دیگری را موجب میگردد و هرانتقامی ، انتقامهای دیگر را در پی دارد ؟ معذالك هنگامیکه کاردی کوچک را که با آن مرتکب قتل شده بود ، به او نشان دادند ، به خود لرزید و گفت : «آری ، این همان کارد است . من آن را خوب می شناسم.» ولی اضطراب او زود گذر بود . لحظه ای بعد آرامش خاطر خود را بازیافت و تا پایان جلسه دادگاه خونسرد ماند . وی بابت چند جمله کوتاه آشکار ساخت که برای ژیروندن هائیکه به کائن پناهنده شده بودند ، احترامی زیاد قائل نیست و موقعیکه درباره فعالیتها یکدیگر این افراد در نورماندی انجام میدادند ، از او سؤال شد پاسخ داد : «آنان فعلا کاری انجام نمیدهند و منتظرند هرج و مرج کنونی پایان یابد تا بتوانند به مشاغل سابق خود بازگردند .» از او پرسیده شد : «این افراد و قتلشان را چگونه میگذرانند؟» شارلوت بالحنی تحقیر آمیز گفت : «آنان تصنیف میسازند و برای تشویق مردم به اتحاد ، به ایراد سخن رانی اکتفا میکنند .» این خونسردی فوق العاده متهم ، موجب حیرت قضات گردیده بود . دختر جوان در یکی از لحظات جلسه دادرسی ، متوجه شد که یکی از تماشاگران بنقاشی تصویر او مشغول است . او «هوئر» ۴۰ نقاش آلمانی بود ، شارلوت اندکی چهره خود را برگرداند تا کار نقاش را سهل تر کند . حتی هنگامیکه دادستان از کیفر خواست خود دفاع میکرد ، متهم خون سرد نشسته بود . شولاگارد وکیل مدافع شارلوت در مقابل اعترافات صریح او ، چه میتوانست بگوید ؟ وی لحظه ای با خود اندیشید که موکل خود را معجون قلنداد کند . در این صورت احتمال داشت مونتانه رئیس دادگاه که شخصی نسبتاً معتدل بود ، شارلوت را به اقامت دائمی در تیمارستان محکوم سازد . ولی اعترافات صریح متهم و استدلالهای منطقی او این امید را از بین میبرد . لذا وکیل مدافع فقط به این اکتفا کرد که بگوید : «مسئول واقعی این جرم ، متهم نیست بلکه آن تعصبات سیاسی میباشد که کارد را در دست او نهاده است.»

در خاتمه وکیل مدافع به هیأت منصفه خطاب کرد و گفت : «اکنون این باشماست

که تشخیص دهید تاچه حد میتوانید ملاحظات اخلاقی را در قضای خود دخالت دهید و احتیاط را رعایت کنید.» متأسفانه در نظریات‌های منصفه دادگاههای انقلابی سال ۱۷۹۳ «ملاحظات اخلاقی» قدری و منزلتی نداشت اما لزوم رعایت احتیاط که در مدافعات اشاره شده بود، ایجاب میکرد هیأت منصفه نظری بدهد که برخلاف انتظار وکیل مدافع بود. بنابراین موقعی که هیأت منصفه، پس از یک ساعت و نیم شور، اعلام داشت که متهم بانیت قبلی مرتکب قتل شده است، هیچکس تعجب نکرد. نتیجتاً دادگاه به استناد اظهار نظر هیأت منصفه، دوشیزه شارلوت کوردی را به اعدام محکوم کرد و مقرر داشت قبل از بردن او به محل اعدام، پیراهن سرخی که علامت جنایتکاران درجه اول است بر او بپوشانند.

### ساعت پنج بعد از ظهر

شارلوت، بدون آنکه اضطرابی از خود نشان دهد به رأی دادگاه گوش داده بود. در این موقع یک ساعت و نیم از ظهر میگذشت و مقرر گردید حکم اعدام در ساعت پنج بعد از ظهر همان روز بمورد اجراء گذاشته شود. محکوم که با طاق خود در زندان بازگشته بود، تصمیم گرفت در این چند لحظه که از عمرش باقی مانده است کارهای خود را مرتب کند. وی از ملاقات با کشیش و انجام مراسم مذهبی عذرخواست. بنابه تقاضای محکوم مستحفظان زندان موافقت کرده بودند «هوتر» نقاش تصویر دختر جوان را که در کاخ دادگستری آغاز کرده بود، به پایان رساند بدین ترتیب نقاش وارد اطاق شارلوت گردید و محکوم آخرین لحظات زندگی خود را در مصاحبت او گذراند. شارلوت گاه بگاه به اثر نقاش مینگریست و از او میخواست اصلاحاتی جزئی در آن بعمل آورد و نیز از او تقاضا کرد یک نسخه از این تصویر را برای خانواده اش بفرستد. در این موقع در اطاق زندان را کوبیدند و «سانسون»<sup>۴۱</sup> جلاد به اتفاق مأموران اجرای حکم وارد شدند، سانسون یک تیچی و پیراهن سرخ مخصوص محکومان به مرگ را در دست داشت. شارلوت از دیدن این منظره دچار وحشت شد و فریاد زد «به این شتاب؟» ولی این لحظه اضطراب زود گذر بود و محکوم که آزمایش خود را باز یافته بود، به نقاش رو کرده و گفت: «نمیدانم از محبتی که به من نشان داده‌اید چگونه از شما تشکر کنم؟» «آنگاه تیچی را از دست سانسون گرفت و مشتی از موهای خود را برید و آن را به نقاش داد و گفت: «جز این چیزی ندارم که به شما تقدیم کنم. خواهشمندم آن را بعنوان یادگار از من بپذیرید.» سپس به سانسون خطاب کرد و گفت: «بقیه موهایم از آن شما است.» موهای سر محکوم را تیچی کردند. آنگاه وی، بدون کمک دیگران، پیراهن سرخ مخصوص محکومان را پوشید و دستهای خود را بطرف سانسون دراز کرد تا آنها را

ببندد . سپس محکوم به اتفاق جلاد بر ارايه مجازات محکومان سوار شد . از او خواستند که روی نیمکت چوبی ارايه بنشیند ولی نپذیرفت و در تمام طول راه مانند مجسمه‌ای در درون ارايه ایستاده بود . در مسیر بین زندان «کنسیرژی ۴۲» و «میدان انقلاب» (محل اعدام) جمعیتی خشمگین و تهدید کننده ازدحام کرده بودند و اگر ژاندارمها مانع نمیشدند، محکوم را بهلاکت میرسانیدند . شارلوت علی‌رغم فریادهای توهین آمیز مردم آرامش خود را از دست نداده بود . از پنجره اطاقی مشرف به کوچه «سن اونوره ۴۳» روبسپیر و دانتون محکوم را که بسوی محل اعدام برده میشد ، نظاره میکردند . وی همچنان آرام و خونسرد ولی ناگهان آهی کشید . سانسون از او پرسید : «آیا این راه بنظر تان طولانی می‌آید ؟» شارلوت بالحنی طنز آمیز پاسخ داد : «چه اهمیتی دارد ؟ رسیدن ما به مقصد حتم است .» در میدان انقلاب ، ارايه سرعت خود را کم کرد . سانسون حتی المقدور وسیکوشید مسامح شود که چشم دختر جوان بد گیوتین بیافتد . ولی شارلوت سر خود را خم کرد و نظری به ماشین اعدام افکند و گفت : «من تاکنون چنین ماشینی رانده‌ام و بنا بر این حق دارم کنجکاو باشم .» شارلوت پس از پیاده شدن از ارايه بسرعت از پلکان سکوی اعدام بالا رفت . در این هنگام «فریمن» ۴۴ دستیار سانسون روسری محکوم را از سرش باز کرد . شارلوت بدون کمک دیگران ، روی تخته گیوتین دراز کشید و سر خود را زیر تیغه آن قرارداد . لحظه‌ای بعد تیغه فرود آمد و سر محکوم را از بدنش جدا کرد .

ولی مجازات او پایان نیافته بود زیرا در این هنگام تجاری که به نصب سکوی اعدام کمک کرده بود ، باشتاب بطرف گیوتین دوید و سر بریده را که چشمان آن هنوز باز بودند برداشته و دوسیلی محکم به گونه‌های آن نواخت . شایع است که بر اثر ضربه این سیلی‌ها گونه‌های سر بریده شارلوت گلگون شده بود .

۲۶- Guellard

۲۸- Abbaye

۳۰- Drouet

۳۲- Panthéon

۳۴- Thomas Corneille

۳۶- Egalité

۳۸- Fouquier - Tinvillle

۴۰- Hauer

۴۲- Conciergerie

۴۴- Firmin

۲۷- Chabot

۲۹- Pére Duchesne

۳۱- Couet de Gironville

۳۳- Vergniaud

۳۵- Pierre Corneille

۳۷- Montané

۳۹- Chauveau Lagarde

۴۱- Sanson

۴۳- Saint - Honoré